توطئه پسر و عروس برای قتل پدر ۸۰ ساله

8 دی 1403

زوج جوانی که متهم هستند با همدستی کارگر کارواش سناریوی قتل پدر خانواده را اجرا کرده‌اند در دادگاه کیفری یک استان تهران هرکدام انگشت اتهام را به سمت دیگری نشانه گرفتند.

اوایل سال ۱۴۰۱ زن میانسالی به نام پروین با مراجعه به پلیس آگاهی از گم شدن همسر 80 ساله‌اش خبر داد و گفت: چند سال قبل با تیمور آشنا شدم. او زن و بچه داشت اما از همسرش جدا شد و با من ازدواج کرد. پسر شوهرم از این اتفاق راضی نبود با این حال زندگی خوبی داشتیم تا اینکه روز گذشته برای انجام کاری از خانه خارج شدم اما عصر وقتی به خانه برگشتم خبری از شوهرم نبود. موضوعی که خیلی عجیب بود اینکه بوی وایتکس زیادی در خانه پیچیده بود. از طرفی شوهرم معمولاً از خانه خارج نمی‌شد و اگر هم می‌خواست جایی برود حتماً به من اطلاع می‌داد. هر چه با تلفنش تماس گرفتم جواب نداد. شب هم برنگشت و خیلی نگرانش هستم. راستش را بخواهید من به پسر و عروسش مشکوکم آنها مدام با شوهرم درگیری و اختلاف داشتند.
پس از اظهارات این زن پلیس تحقیقاتش را آغاز کرد و بهروز ۴۰ ساله و فریبا 36 ساله، ردیابی و بازداشت شدند.
مرد جوان در بازجویی‌های اولیه مدعی شد اطلاعی از سرنوشت پدرش ندارد. اما تناقض گویی‌های او و همسرش سبب شد تا آنها تحت بازجویی‌های فنی قرار گیرند و در نهایت عروس خانواده پرده از راز جنایت هولناکی برداشت و گفت: اختلاف شوهرم و پدرش از زمانی آغاز شد که پدرشوهرم دوباره ازدواج کرد. پس از آن بهروز از پدرش کینه به دل گرفت و با طرح نقشه مردی به نام اکبر را اجیر کرد تا پدرش را به قتل برساند و بعد هم با کمک همدیگر جسدش را در بیابان‌های اطراف تهران دفن کردیم.
با اظهارات این زن قاتل اجاره‌ای نیز ردیابی و بازداشت شد و به همدستی در جنایت اعتراف کرد.
با کشف بقایای جسد و بازسازی صحنه جرم برای بهروز و اکبر به اتهام مشارکت در قتل و برای فریبا به اتهام معاونت در جنایت کیفرخواست صادر و پرونده به شعبه 5 دادگاه کیفری یک استان تهران فرستاده شد.

در دادگاه چه گذشت

در ابتدای جلسه نماینده دادستان پس از قرائت کیفرخواست عنوان کرد: تنها ولی دم پرونده دختر مقتول است که خارج از کشور زندگی می‌کند و درخواستش دریافت دیه بوده است.
سپس بهروز به جایگاه رفت اما منکر دخالت در قتل پدرش شد و گفت: چند روز قبل از این حادثه من و همسرم و دوستم اکبر به شمال رفته بودیم و ویلایی اجاره کردیم. بعد از 3 روز من و اکبر به تهران آمدیم تا از خانه‌ام مقداری مواد خوراکی برداریم و دوباره به شمال برگردیم.
همسرم هم در ویلا مانده بود. بعد از رسیدن به خانه چون کوچه ما باریک است از اکبر خواستم داخل خودرو بماند تا در صورت نیاز خودرو را جابه‌جا کند. من هم به واحد خودم که در طبقه بالای خانه پدرم است رفتم. در حال جمع کردن وسایل بودم که به یکباره صدای جر و بحث و درگیری شنیدم و

بسرعت خودم را به طبقه پایین رساندم که دیدم پدرم روی زمین افتاده و جان باخته است و اکبر هم وحشت زده به او نگاه می‌کند. همان موقع یقه اکبر را گرفتم و گفتم که چه بلایی سر پدرم آوردی اما او گفت که می‌خواسته وارد خانه شود و به واحد من بیاید اما به اشتباه وارد خانه پدرم شده و او هم به تصور اینکه دزد آمده شروع به داد و فریاد کرده و درگیر شده‌اند. بعد هم اکبر پدرم را هل داده که سرش به دیوار خورده و جان باخته است.

اکبر هم مرا تهدید کرد اگر به پلیس خبر بدهم من و همسرم و حتی پدر و مادر همسرم را می‌کشد بعد هم از ترس و به ناچار پدرم را در بیابان‌های تهران دفن کردیم. باور کنید من نقشی در مرگ پدرم نداشتم و هر آنچه گفتم هم نقل قول اکبر بود.

قاضی پرسید: اگر این یک حادثه بود چرا به جای تماس با اورژانس و پلیس جسد پدرت را مخفیانه دفن کردی؟

متهم جواب داد: اکبر تهدیدم کرد که اگر پای پلیس را به ماجرا بازکنی به خودت و خانواده همسرت رحم نمی‌کنم. من به ناچار راضی شدم پدرم را دفن کنیم اما پیش از دفن برایش نماز میت خواندم. من خودم عزادار و قربانی‌ام نمی‌دانم چرا باید در زندان باشم.

بهروز در ادامه گفت: تمام این ماجرا هم زیر سر نامادری‌ام است. او برای اینکه ثروت پدرم را تصاحب کند مرا به پلیس معرفی کرد. این زن قبل از پدرم نیز چندین بار ازدواج کرده و از شوهرانش ارث خوبی به دست آورده است. حالا هم می‌خواهد با متهم کردن من به دارایی‌های پدرم برسد.

سپس عروس خانواده به جایگاه رفت و با رد اتهام معاونت در قتل گفت: در لحظه حادثه من در ویلای شمال بودم.

قاضی پرسید: اگر شما نقشی نداشتید چرا به پلیس اطلاع ندادید؟

فریبا جواب داد: از ترس تهدیدهای اکبر که گفته بود پدر و مادرم را می‌کشد سکوت کردم.

پس از آن اکبر به جایگاه رفت و گفت: این زوج دروغ می‌گویند آنها از من خواستند پیرمرد را بکشم. من پس از جدایی از همسرم برای کار از شهرستان به تهران آمدم و در یک کارواش مشغول کار شدم تا اینکه با بهروز و همسرش آشنا شدم. آنها نقشه قتل را کشیدند و با حرف‌هایشان فریبم دادند.

قاضی پرسید انگیزه شما از همکاری چه بود؟

متهم گفت: پسرم تومور مغزی دارد و مادرم هم برای عمل جراحی کمرش نیاز به پول دارد. آنها به من وعده دادند که اگر در قتل تیمور با آنها همکاری کنم هم هزینه‌های عمل جراحی پسر و مادرم را می‌دهند و هم ۸ میلیارد تومان از پول فروش خانه به من می‌رسد. حتی گفتند در شهرتان کارخانه‌ای راه می‌اندازیم و تو مدیر می‌شوی و وضع مالی ات خوب می‌شود.
وی در تشریح روز حادثه نیز گفت: بهروز مدتی قبل پلاک یک خودرو «ام وی‌ام» را که مدل خودرو خودش بود جعل و روی ماشین خودش نصب کرد. سپس من و فریبا و او از شمال به تهران آمدیم. من و فریبا پشت در ماندیم و او برای اینکه مطمئن شود پروین در خانه نیست وارد شد و بعد از دقایقی صدای درگیری او و پدرش آمد و بعد هم در خانه را باز کرد و رو به فریبا گفت نفسش را گرفتم تا دیگر کسی ناراحتت نکند. خیالت راحت شد! بعد هم از من خواست تا در حمل جسد به او کمک کنم. او و همسرش تلفن هایشان را خاموش کردند و لای پتو گذاشتند و از من خواستند تا با تلفنم به دنبال محل خلوتی بگردم. می‌خواستند من گرفتار شوم باور کنید من اصلاً پدر او را تا زمانی که مُرد ندیده بودم. من اتهام مشارکت در قتل را قبول ندارم.
در پایان جلسه قضات برای صدور رأی وارد شور شدند.

- کامران علمدهی